عزّت نفس

محمد نواپور, شماره اشتراك 3001

سال عزّت و افتخار حسينى, فرصتى است تا ارادت مندان و عاشقان حسين بن على(ع) پيرامون زندگى و مبارزات آن امام همام مطالعه كرده و راه دست يابى به عزّت و عزّتمندى و عزّتمدارى را فرا گرفته و با پيروى از آن نمونه كامل و به بركت اسلام و قرآن و خون سيدالشهدا(ع), براى خود افتخار و سربلندى كسب كنند.

[ معنا و مفهوم عزّت

عزّت از مهم ترين و بنيادى ترين اصول تربيتى اسلام است, زيرا اساس تربيت, عزّت است. اگر فرد با عزّت رشد كند و تربيت شود, به حالتى دست مى يابد كه پيوسته و در هر اوضاع و احوالى استوار باشد. عزّت آن حالتى است در انسان كه نمى گذارد مغلوب كسى شود و شكست بخورد. راغب در مفردات مى گويد: عزّت در اصل, آن حالتى است كه انسان را مقاوم و شكست ناپذير مى سازد.1

عزيز به كسى مى گويند كه بر همه قاهر است و كسى نمى تواند بر او چيره شود. اگر خداى متعال (عزيز) است, به اين دليل است كه او ذاتى است كه هيچ چيزى از هيچ جهت نمى تواند بر او غلبه كند و موجودات عالم در برابر او ذليل و ضعيف هستند, چون همه موجودات, ذاتاً فقير و نيازمندند, مگر آن كه خداوند متعال از رحمت بى انتهاى خويش, بهره اى از عزّت به آنان ببخشد: (وَلِلّهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِه وَلِلْمُؤْمنينَ).2 عزّت فقط از آن خداوند است و هركس كه خواهان عزّت است, بايد از خداوند بخواهد.

[ حقيقت عزّت

در حديثى از پيامبر(ص) نقل شده كه فرمود: (پروردگار شما همه روزه مى گويد: منم عزيز و هركس عزّت دو جهان خواهد, بايد اطاعت عزيز كند). 3 در حقيقت, انسان آگاه و مؤمن بايد آب را از دريا بگيرد كه آب فراوان و زلال آن جاست. قرآن مى فرمايد: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ العِزَّةَ فَلِلّهِ العِزَّةُ جَميعاً;4 هركه بزرگى و ارجمندى خواهد, پس بداند كه بزرگى همه از خداست). امام حسن مجتبى(ع) در ساعات آخر عمرشان, هنگامى كه يكى از يارانش به نام (جنادة بن ابى سفيان) از او اندرز خواست, ضمن نصايح ارزنده به وى فرمود: (هرگاه بخواهى بدون داشتن قبيله, عزيز باشى و بدون قدرت و حكومت, هيبت داشته باشى, از سايه ذلّت معصيت خدا بيرون آى و در پناه عزّت اطاعت او قرار گير.)

[ عزّت مخصوص خداوند و دوستان اوست

در بعضى از آيات قرآن, (عزّت) علاوه بر خداوند, براى مؤمنان و پيامبر(ص) نيز قرار داده شده است, چرا كه اوليا و دوستان خدا, پرتوى از عزّت او هستند; يعنى از پرتو عزّت پروردگار, عزّت كسب مى كنند و در مسير اطاعت و عبادت او قدم برمى دارند.

در روايات اسلامى تأكيد شده است كه مؤمن نبايد وسايل و زمينه هاى ذلت خويش را فراهم سازد, چون خداوند خواسته كه او عزيز و سربلند باشد و براى حفظ اين عزّت بكوشد. امام صادق(ع) فرمودند: (مؤمن عزيز است و ذليل نخواهد بود, مؤمن از كوه محكم تر و پر صلابت تر است, چرا كه كوه را با كلنگ ها ممكن است سوراخ كرد, ولى چيزى از دين مؤمن هرگز كنده نمى شود.)5

هنگامى كه پيامبراكرم(ص), به اتفاق مسلمانان مشغول حفر خندق بودند, سنگ سفيد و سختى پيدا شد كه مسلمانان از حركت دادن و شكستن آن عاجز ماندند. سلمان به حضور پيامبر رسيد و ماجرا را عرض كرد. پيامبر وارد خندق شد و با كلنگ, سه مرتبه بر آن سنگ زد و هر سه مرتبه, جرقه اى از سنگ بلند شد و سنگ شكست. صداى تكبير و خوشحالى پيامبر و مسلمانان بلند شد. سلمان از وضع عجيب و خوشحال پيامبر جويا شد, پيامبر(ص) فرمودند: (در ميان جرقه اول, كاخ هاى حيره و مدائن را ديدم, جبرئيل به من بشارت داد كه آن ها در زير پرچم اسلام قرار خواهند گرفت; در جرقه دوم, كاخ هاى روم را ديدم كه او به من خبر داد كه در اختيار پيروانم قرار خواهد گرفت, و در جرقه سوم, كاخ هاى صنعا و سرزمين يمن را ديدم و او بشارت داد كه مسلمانان بر آن پيروز خواهند شد و من در آن حال, تكبير پيروزى گفتم. مسلمانان واقعى و راستين از خوشحالى در پوست خود نمى گنجيدند و خدا را شكر مى كردند, اما منافقان با ناراحتى و به صورت اعتراض مى گفتند: چه آرزوى باطل و وعده محالى!6 در اين هنگام آيه مباركى نازل گرديد: (قُلِ اللّهُمَّ مَالِكَ المُلك تُؤْتيِ المُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ المُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ;7 بگو بار الها! مالك ملك ها تويى, تو هستى كه به هركس بخواهى و شايسته بدانى, حكومت مى بخشى و از هركس بخواهى, حكومت را مى گيرى و هركس را بخواهى, بر تخت عزّت مى نشانى و هركس را اراده كنى, بر خاك مذلّت مى نشانى.)

[ آثار عزّت و ذلّت در فرد و اجتماع

عزّت, انسان را محكم و استوار و شكست ناپذير مى سازد. هيچ چيزى مانند ذلّت, آدمى را به تباهى نمى كشاند. ريشه همه تبهكارى ها, در ذلّت نفس است. از اين رو بهترين راه اصلاح فرد و جامعه, عزّت بخشى و عزّت آفرينى است. امام صادق(ع) مى فرمايد: (هيچ كس به خوى ناپسند و زشت تكبر مبتلا نمى شود, مگر به سبب خوارى و ذلّتى كه در درون خود احساس مى كند.)8

گردنكشى و ستمگرى افراد, ريشه در حقارت نفس آنان دارد و انسان عزيز, هرگز ستمگرى نمى كند. امام صادق(ع) مى فرمايد: (هيچ انسانى گردنكشى نكرد, مگر به سبب پستى و حقارتى كه در نفس خويش آن را احساس مى كرد.)9

به طور كلى بسيارى از صفات ناپسند انسان ريشه در ذلّت نفس دارد كه بايد علل آن را شناخت و از بين برد و زمينه هاى عزّت نفس را فراهم كرد. به دليل اهميّت همين مسئله است كه پيشوايان دين, مردم را به بندگى خداى يكتا و پرهيز از بندگى غير خدا دعوت كرده اند, چرا كه مؤمن بايد خود را از نافرمانى خداوند و اعمال زشت دور نگه دارد تا به ذلت و خوارى دچار نگردد.

پيامبر(ص) مى فرمايد: (نيازها و خواسته هاى خود را با عزّت نفس بخواهيد). از اين رو, مؤمن نبايد نياز خود را با زير پا گذاشتن عزّتش تأمين كند. آنان كه به عزّت حقيقى دست مى يابند, هرگز در برابر باطل تسليم نمى شوند; همچنان كه امام حسين(ع) وقتى دشمن را در برابر خويش ديد كه راه را بر او بستند و به او هشدار دادند كه اگر دست به شمشير ببرد كشته مى شود, فرمودند: (چقدر مرگ در راه رسيدن به عزّت و احياى حق, سبك و راحت است; مرگ در راه عزّت, جز زندگى جاويد نيست و زندگى با ذلّت جز مرگ نيست.)10

[ عوامل تحقق عزّت

1. اطاعت خدا

از آن رو كه عزّت, مخصوص خداوند است, پس هركس كه خواهان عزّت حقيقى است بايد از طريق اطاعت و بندگى خدا به آن برسد. اطاعت و بندگى, راهى است براى ارتباط با عزيز بى نهايت. قرآن كريم مى فرمايد: (وَانْتُمُ الأعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمنينَ).11 امير مؤمنان(ع) نيز مى فرمايد: (هركه اطاعت خدا كند, عزّت يابد و قوى گردد.)12

در مقابل, نافرمانى خداوند, موجب ذلّت انسان در دنيا و آخرت مى شود; قوم بنى اسرائيل با وجود آن همه نعمت كه خداوند به آن ها ارزانى داشته بود, ناسپاسى كرده و گوساله پرست شدند. خداوند در برابر گناه بزرگ آن ها, عذاب سختى نازل كرد تا غضب پروردگار را ديده و طعم ذلّت را در اين دنيا بچشند: قرآن مى فرمايد: (خداوند مهر ذلّت و فقر را بر پيشانى آن ها زد).13

2. تقواى الهى

تقوا لباس و پوششى است كه آدمى را از آلودگى حفظ مى كند, زيرا تقوا به معناى حفظ و نگه دارى از هر چيزى است كه به انسان ضرر و زيان برساند. پيامبر(ص) فرمودند: (هركه مى خواهد با عزّت ترين مردمان باشد, پس تقواى الهى پيشه كند.)14

تقوا و نگهدارى نفس, سرافرازى مى آورد و راه را به انسان نشان مى دهد, او را بزرگ و ارجمند و از اسارت آزاد مى كند. اميرمؤمنان(ع)فرمودند: (تقوا, عزّت مى بخشد و تبهكارى, ذليل مى كند.)15

3. گفتار و كردار پاك

قرآن كريم ضمن اين كه عزّت را مخصوص خداوند و رسول و مؤمنان معرفى مى كند, راه وصول به عزّت را چنين تشريح مى كند: (إلَيْهِ يَصْعَدُ الكَلِمُ الطَّيِّبُ والعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُه;16 سخنان پاكيزه به سوى او صعود مى كند و عمل صالح را بالا مى برد.)

پاكيزگى سخن به پاكيزگى محتواى آن است و پاكيزگى محتواى آن به دليل مفاهيمى است كه بر واقعيت هاى عينى پاك و درخشان دلالت مى كند و چه واقعيتى بالاتر از ذات پاك خدا و آيين حق و عدالت او, و نيكان و پاكانى كه در راه نشر آن گام برمى دارند.17

4. گسستن از غير خدا

به همان اندازه كه انسان به خدا تكيه مى كند و از غير خدا دورى مى كند, به همان ميزان عزّت مى يابد, زيرا عزّت, مختص خداست. قرآن كريم مى فرمايد: (همان هايى كه كافران را به جاى مؤمنان, دوست خود انتخاب مى كنند, آيا عزّت و آبرو نزد آنان مى جويند, با اين كه همه عزّت ها از آن خداست؟!)18

عزّت, از علم و قدرت سرچشمه مى گيرد و كسانى كه قدرت و علم شان ناچيز است, كارى از دستشان ساخته نيست كه بتوانند منشأ عزّتى باشند.19

(لقمان حكيم) براى تربيت فرزند خود, او را به انقطاع از دنيا و غير خدا فرا مى خواند و چنين مى گويد: (پسرم! …اگر خواهان آنى كه همه عزّت اين جهان را داشته باشى, از آنچه در دست مردم است, قطع طمع كن, كه پيامبران به آنچه دست يافتند, منحصراً به سبب قطع طمعشان بود).20 على(ع) نيز فرمود: (ماندگارى عزّت را با ميراندن طمع, بجوى.)21

عزّت نفس امام حسين(ع)

امام حسين(ع) نمونه عينى و تجسم عملى عزّت نفس است. اين بزرگوار عزّت نفس خود را تا دم مرگ حفظ كرد و در برابر دستگاه ديكتاتورى يزيد, مردانه و شجاعانه مقاومت نمود. امام(ع) در سخنانى خطاب به مردم كوفه مى فرمايد: (آن زنازاده پسر زنازاده, آن امير و فرمانده شما مى گويد: حسين! يا بايد خوار و ذليل من شوى و يا شمشير حرف آخر را مى زند. به اميرتان بگوييد كه حسين مى گويد: هَيْهَاتْ مِنَّا الذِلَّة, حسين تن به خوارى بدهد؟! كسى كه روى دامن پيامبر(ص) و عليِ مرتضى(ع) بزرگ شده, از سينه فاطمه(س) شير خورده,آيا تن به ذلت و اسارت فردى مثل پسر زياد مى دهد؟! ما كجا و تن به خوارى دادن كجا؟! مَوْتٌ فِى عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِى ذِلّ; مردن در سايه عزّت بهتر است از زندگى ذلّت بار.)21

(امام حسين(ع)وقتى به ميدان آمد, مبارز طلبيد و هر كه از نام آوران دشمن به نبردش شتافت, او را كشت و سپس به جانب راست سپاه دشمن يورش برد و فرمود: ساَلمَوْتُ أوْلى مِنْ رُكوُبِ الْعَارِ; مرگ با افتخار و با عزّت, بهتر از زندگى ننگين و ذلّت پذير استز.22 سپس به جانب چپ حمله برد و فرمود: منم حسين, فرزند على(ع) سوگند ياد كرده ام در برابر ظالمان سر فرود نياورم, از خاندان و حريم پدرم دفاع مى كنم و بر راه دين پيامبر خدا رهسپارم.)23

در خاتمه بايد گفت كه (عزّت) و (كرامت نفس) يكى از صفات پسنديده و برجسته انسانى است كه در زندگى انبيا و اوليا و ائمه معصومين(ع) تجلى كرده است. پيامبر(ص) و رفتار متواضعانه او, عالى ترين نمونه عزّت راستين مى باشد. وى مثل بندگان غذا مى خورد, مثل آن ها مى نشست, به مردم احترام مى گذاشت, به آن ها فخر نمى فروخت, اما نگاه و اشاره او بر تن امپراتوران آن زمان لرزه مى انداخت; آرى, اين است عزّت و شرف واقعى. هر مسلمانى كه مى خواهد عزت مند و بزرگوار باشد, بايد از زندگى و سيره پيامبر(ص) و ائمه معصومين(ع) تأسى كند.

پى نوشت ها:

1ـ جمعى از نويسندگان, تفسير نمونه, ج18, ص193.

2ـ منافقون(63) آيه 8.

3ـ به نقل از: تفسير نمونه, ج18, ص193.

4ـ فاطر(35) آيه 10.

5 ـ به نقل از: تفسير نمونه, همان, ص194.

6 ـ اصول كافى, ج5, ص336; به نقل از: مصطفى دلشاد تهرانى, سيرى در تربيت اسلامى, ص218.

7ـ آل عمران(3) آيه 26 ..

8 ـ تفسير نمونه, ج2, ص 489 .

9ـ اصول كافى, ج2, ص312.

10ـ همان.

11ـ مصطفى دلشاد تهرانى, سيرى در تربيت اسلامى, ص220.

12ـ آل عمران(3) آيه 139; (شما برتر هستيد, اگر مؤمن باشيد).

13ـ مصطفى دلشاد تهرانى, همان, ص221.

14ـ بقره(2) آيه 61: (وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذلةُ وَالمَسْكَنَةُ).

15ـ مصطفى دلشاد تهرانى, همان, ص222.

16ـ نهج البلاغه, حكمت371.

17ـ فاطر(35) آيه 10.

18ـ تفسير نمونه, ج18, ص194.

19ـ نساء(4) آيه 139.

20ـ تفسير نمونه, ج3, ص170.

21ـ مصطفى دلشاد تهرانى, همان, ص223.

22ـ همان.

23ـ عباس عزيزى, سيره و فضائل حسين(ع), ص224.

24ـ همان.

25ـ همان.